



عیسی علی پناه

جستاری در تاریخ

آیا شریعتی یکی از بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی بود

هر سال، ۲۹ خرداد فقط بهانه‌ای است برای یادی دوباره از معلم عقیده، ایمان و جهاد

پس از پیروزی کودتای انگلیس - ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جامعه ایران یکپارچه در بهت و ناباوری فرو رفت. شدت ضربه آن چنان بود که تا مدتی زیاد توان هر گونه پاسخی را در برابر اوضاع جدید، از مردم عادی و مبارزان سیاسی و روشنفکران سلب کرده بود. در چنین فضایی، نهضت مقاومت ملی ایران تأسیس شد. فعالیت‌های چندساله نهضت ملی ایران تا زمان انحلال آن، البته جرقه‌ای بود در تاریکی، اما به طور کلی تأثیر چندانی به بار نیاورد و این امر به دلیل حکومت سیاه چماقناران و ایجاد فضای رعب و وحشت در سراسر کشور بود. در چنین سال‌هایی دکتر شریعتی، فرزند خانواده‌ای سنتی و مذهبی، وارد گود فعالیت‌های سیاسی شد. فعالیت‌های سیاسی او (در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۸) تقریباً در محاق باقی ماند. شریعتی در سال ۱۳۳۸ با استفاده از بورس تحصیلی عازم فرانسه شد. این سفر، شالوده فکر و اندیشه او را به عنوان متفکری اسلامی بنا نهاد. شریعتی در مدت اقامت خود در فرانسه با مکتب‌های سیاسی و فکری چپ‌گرا، ناسیونالیست و انقلابی آشنا شد و مدتی نیز به فعالیت‌های مبارزاتی انقلابی پرداخت. با آشنایی با جنبش‌های انقلابی ناسیونالیست الجزایر در دهه ۱۳۴۰، جامعه روشنفکران ایران تحت تأثیر شدید اندیشه‌های چپ قرار گرفت. تشکیل سازمان‌های انقلابی با انگاره‌های مارکسیستی و رواج نوعی مارکسیسم انقلابی، به خصوص در اندیشه‌های نسل جوان، روشنفکران مذهبی را به فکر انداخت تا ضعف مبانی نظری و عملی خود را با ایجاد جریانی جدید (جریانی معتقد و تشکیلاتی و مبارزاتی) جبران کنند. به این ترتیب، نهضت آزادی ایران زاده شد. مهدی بازرگان، یدالله سحابی و سید محمود طالقانی، مؤسسان نهضت آزادی ایران بودند. نهضت در بدو تولد موضعی نسبتاً تند و قاطع در قبال رژیم کودتا اتخاذ کرد و این مشی و ساز و کار نهضت باعث جذب بسیاری از جوانان اهل عمل و روشنفکر شد. علی شریعتی نیز یکی از کسانی بود که در مبارزات نهضت، آن‌ها را یاری می‌داد. در اواسط دهه ۱۳۴۰ ریزش نیروهای نهضت (نیروهای جوان و پرشور) روی داد. دلیل آن، عملکرد مسامحه‌کارانه نهضت در قبال رژیم شاه بود. نهضت آزادی عملاً تبدیل به یکی از مخالفین بی‌خطر رژیم کودتا شده بود و تنها به صدور بیانه‌هایی چند در مخالفت با اعمال رژیم کودتا اکتفا می‌کرد. گسست و شکاف درونی نهضت از اینجا پدید آمد. نکته دیگر، تغییر گرانگه حکومت پهلوی از انگلیس به آمریکا بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد و برقراری دولت زاهدی، عملاً پای سیاست آمریکا به ایران کشیده شد و دخالت‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی این کشور در ایران رواج یافت. اوج نفوذ سلطه آمریکا در ایران، (در پی رویدادهای اوایل دهه ۴۰) انتخاب علی امینی به حکومت، طرح اصلاحات ارضی و احیای کابیتولاسیون بود. در پی این وضعیت جریانات چپ وابسته به شوروی و غیر آن، به شدت فعال شدند و تز مقابله با امپریالیسم و عوامل آن در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در صدر کار این گروه‌ها قرار گرفت. فضای سیاسی ایران در دهه چهل فضایی به شدت مارکسیستی و رادیکال بود. تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق (بادو شاخه) فعالیت‌های ایدئولوژیک حزب توده و همچنین نفوذ افکار انقلابی چپ (مثلاً اندیشه‌های کاسترو، چه گوارا و مائوتسه‌دون) در بین جوانان دانشجو و هم‌چنین حرکت جامعه به سوی انفجار عمومی و استیصال بخش روشنفکر جامعه بر اثر فشارهای سیاسی و انسداد فکری، باعث استقبال شایان توجه قاطبه مردم ایران از اندیشه‌های چریک‌پراندازانه شد. در این چنین فضایی،



روشنفکران مذهبی، نظیر شریعتی، که ارزش‌های دینی خود را دستخوش زوال می‌دیدند، با توجه به فضای مستعد جامعه برای انقلاب و انفجار، مشغول پی‌افکندن طرح ایدئولوژیک انقلاب اسلامی شدند. علی شریعتی دارای تجربه گرانمایه برخورد با اندیشه‌های مارکسیستی و مطالعه آن از نزدیک بود. تفکر شریعتی از همان آغاز، نوعی رادیکالیزه کردن اسلام و یا به تعبیری، تبدیل اندیشه‌ها و نگره‌های اسلامی به نوعی ایدئولوژی و سلاح خطرناک در راه مبارزه با حکومت شاه بود. در همین زمینه سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه ارشاد شکل گرفت: امروز دیگر کافی نیست یکی بگوید من با مذهب مخالفم و یا یکی بگوید من به مذهب معتقد هستم. این دو حرف بی‌معنی است. باید تکلیفش را معین کند که به کدام مذهب معتقد است. مذهب ابوذری و مروان حکم، هر دو اسلام است. خوب به اسلام معتقدی؟ به

مطهری معتقد بود که شریعتی از اهداف اصلی مؤسسه دور شده و بیش از حد، بر واقعیت جامعه‌شناسانه اسلام، و به زیان بعد فکری آن تأکید می‌ورزد. شاگردان مکتب شریعتی نیز در برخورد با جامعه روحانیت دچار مشکلاتی شدند که از جمله آن‌ها می‌توان به رسمیت شناخته نشدن اشاره کرد. قاطبه روحانیون، افکار آنان را التقاطی و حتی غیراسلامی می‌دانستند. به همین جهت لقب مارکسیست‌های اسلامی، درباره خاستگاه مجاهدین بر سر زبان‌ها افتاد. آقای داعی درباره آشنایی حضرت امام خمینی با مجاهدین خلق می‌گوید: "آمدند، خواستند خدمت امام برسند. من این تلاش را کردم و امام هم از روی سابقه ذهنی که آقایان طالقانی و زنجانی از ایشان حمایت کرده بودند، متوجه شدند یک گروه جدیداً اسلامی معتقد به مبارزه مسلحانه مخفی است. پنج جلسه پشت سرهم به این روحانی اجازه دادند حرف بزنند. آمد و حرف‌هایش را زد و از کتاب‌هایی که آورده بود تا امام از طریق آن با افکارشان آشنا شود، کتاب **راه‌انبیا راه‌بشر** بود. امام، کتاب حسین معرف را، که آن روزها اسمش **سیمای یک مسلمان** بود مطالعه کرد. ... امام گفتند درباره کتاب راه‌انبیا راه‌شر، که این‌ها ضمن این کتاب می‌خواهند بگویند معادی وجود ندارد و معاد سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلام و باز برداشت امام این بود که این‌ها بیش از این که تعبد داشته باشند، تمسک دارند. یعنی این ما فهمیم که از قرآن و نهج البلاغه گرفته می‌شود، یک وسیله است، تمسکی به آن کرده‌اند و از بن دندان ایمان ندارند. ... شریعتی و تمام شاگردانش، اسلام (ایدئولوژی اسلامی) را راهی نو برای مبارزه کردن می‌دانستند. شریعتی در کتاب معروف خود تشیع علوی و تشیع صفوی، بین سیستم‌های و سیستم‌ایستای اسلامی که همین دو بعد انتزاعی و ایدئولوژیک (کارکردی) اسلام، طبق طبقه‌بندی خودش است، تفاوت قائل می‌شود:

"همان علما و روحانیون شیعه که همواره جبهه پیش‌تاز مبارزه با حکومت‌ها بودند و پیوسته سپر و آماج تیرهای نظام حاکم، همان‌ها در عزیزترین و مجلل‌ترین

کدام اسلام؟! اسلامی که در کاخ عثمان سر در آخور، بیت‌المال مردم را غارت می‌کند یا اسلامی که در ریزه، خاموش و تنها در تبعید به سر می‌برد؟" (اسلام‌شناسی) "دو گونه اسلام است، یکی اسلام به‌عنوان ایدئولوژی برای ترقی زندگی و تحول و پیشرفت و دیگری مجموعه علوم و معارف و دانش‌ها، از قبیل فلسفه، کلام و عرفان و فقه‌الرجال اسلام به‌عنوان یک فرهنگ". اسلام ایدئولوژیک ابوذری می‌سازد، اسلام به‌عنوان یک فرهنگ، ابن سینا."

تقسیم‌بندی شریعتی از اسلام دارای دو بعد ایدئولوژیک و فرهنگی بود. اسلام ایدئولوژیک، ساخته خود شریعتی و تقریباً معادل با مارکسیسم انقلابی بر اساس تطبیق بعضی آیات قرآن و اصول فلسفه مارکسیسم بود. واژه‌هایی نظیر مستضعف و مستکبر، امت واحد اسلامی، جامعه بی‌طبقه توحیدی، معادل پروتتر و بورژوا، آنتروناسیونالیسم و حکومت کارگران و جامعه بی‌طبقه (پروتلاریا) است. شریعتی از برخی ابرمردان تاریخی اسلام، نظیر ابوذری غفاری، سلمان فارسی در جهت مصداق بخشیدن به سخنان خویش سود جست و باید اعتراف کرد که این اسلام ایدئولوژیک و پویا (به‌عنوان حربه‌ای مبارزاتی) سخت‌مقبول جامعه تحت سلطه و نارضی ایران افتاد. متعاقب فعالیت‌های سیاسی - انقلابی شریعتی، نخستین سازمان مبارز مسلمان (مجاهدین خلق ایران) که اعضای آن اکثر از شاگردان شریعتی و اعضای سازمان جوانان نهضت آزادی ایران بودند، تأسیس شد جوانان مجاهد، ملهم از اندیشه‌های شریعتی و سید محمود طالقانی، مبارزه‌ای سخت‌سهمناک را با رژیم شاه آغاز کردند. شریعتی در بخشی از سخنرانی خود به نام "شهادت" (بهمن ۵۱) می‌گوید: امروز برای من سخن گفتن مشکل است. ... چه بزرگوارانی در کلاس‌های من بوده‌اند، از خودم شرمم می‌آید. اشاره او به اعضای اعدام شده سازمان مجاهدین است. شریعتی و همفکرانش معتقد بودند که اسلام راستین یک جنبش انقلابی است و وجه اشتراکی با روش محافظه‌کارانه برخی علمای سنتی ندارد. انتقادات شریعتی از طبقه مذهبی طی دوره فعالیت در حسینیه ارشاد بعد از استعفای مرتضی مطهری از هیئت مدیره حسینیه آغاز شد.

خود واقف به این نکته نبود؟ تاریخ نشان می‌دهد که او (شریعتی) صرفاً و بدون بررسی جوانب امر، خود را مجاز به استفاده اینتولوژیک و مرامی از اسلام می‌دانست و هم‌او بود که پای دین را (که امری است قهری برای تریکیه درون افراد) به عرصه خشن و زمخت سیاست باز کرد. یعنی نوعی استفاده خاص از دین. منتها به شریعتی نمی‌توان خرده گرفت، چرا که در آن برهه، این چنین استفاده‌ای مجاز و مباح شمرده می‌شد و حتی اختلافات بین روحانیت و طرفداران مکتب شریعتی نیز عملاً پس از انقلاب آغاز شد.



در آن برهه، همه نیروهای فعال در اندیشه هدفی کوتاه مدت (یعنی براندازی شاه) بودند و در این راه با وجود اختلافات عمیق درونی، اتفاق و وحدت کلمه را حفظ می‌کردند. متأسفانه شریعتی در حساس‌ترین لحظات تاریخ ایران به طرز مشکوکی در گذشت. مرگ شریعتی باعث اختلاف و عدم تعادل و عدم تعامل بین گرایش‌های مختلف مذهبی، عقیدتی آن روزگار شد و نیز خوانش اندیشه‌های او، برحسب موقعیت، بر عهده برخی افراد سودجویی صلاحیت گذاشته شد. چگونگی مرگ شریعتی، با وجود اعلام مراجع قانونی انگلستان هنوز هم برای بسیاری روشن نیست. او پس از گذراندن دوران محکومیت، از زندان آزاد شد، با گذرنامه معمولی و با نام علی مزینانی از ایران خارج شد و ماه بعد، در ۲۹ خرداد ۵۶ در لندن در گذشت. متأسفانه استاد، در باب ماه‌های آخر زندگی او و تحولات سیاسی آن روزگار در غرب بسیار اندک است.

و اما در پایان این مقاله شاید سؤال مهمی به ذهن خواننده متبادر شود، سؤالی که پیش از این سرهنگ نجاتی نیز در کتاب خود، موسوم به تاریخ ۲۵ ساله سیاسی ایران طرح کرده است: اگر شریعتی پس از پیروزی انقلاب زنده می‌ماند و شاهد دگرگونی‌های سال‌های پس از انقلاب و کشمکش‌های رهبران انقلاب بود، چه می‌کرد؟ همچنین نظرات و اندیشه‌های او، در برخورد با مخالفانش به چه صورتی درمی‌آمد؟

و مرفه‌ترین شرایط هستند. دوش به دوش حاکم می‌نشینند و مورد مشورت قرار می‌گیرند و حتی حاکم قدرت خودش را به عنوان قدرتی تلقی می‌کند که به نیابت امام، از روحانیون شیعه که نایب امام زمانند و حاکم شرع، گرفته. پیروزی بزرگ! شیعه درست از موقعی که همه این پیروزی‌ها را به دست آورد، شکست خورد و از زمانی که همه موانع انجام اعمال مذهبی و مشکلات ابراز احساسات شیعیان برطرف شد، از حرکت ایستاد و به یک نهاد اجتماعی قدرتمند حاکم مبدل شد. شریعتی در اینجا معتقد به شکل دینامیک و پویای اسلام، منتهای حکومت و ابزار قدرت است. منتها این سؤال مهم مطرح می‌شود که آیا شریعتی از اسلام انقلابی صرفاً به عنوان ابزاری برای برانداختن حکومت شاه استفاده کرده بود یا این که او اسلام را نهله روشنگر قلمداد می‌کرد؟ تا جایی که ما می‌دانیم، شریعتی، با قدرت و سحر کلام و نطق‌های هیجان‌انگیز و حتی قهرمان پروری و الگوسازی و با ایجاد شور در میان جوانان، قصد ایجاد انقلابی سریع و طغیان‌گری را در سر می‌پروراند و شاید نتیجه نهایی آن برای او دارای اهمیت ثانویه بود. آرای شریعتی، نشان می‌دهد که او با اسلام به عنوان یک تشکیلات حکومتی زیاد موافق نبود. تأثیر حرکت دکتر شریعتی، یا نقش مستقیم او در تکوین انقلاب و ایجاد جمهوری غیرقابل انکار است. خاصه این که در سال‌های نخست دهه ۵۰ جو جامعه، شکل دیگری پیدا کرد. مهندس سبحانی در گفت‌وگویی با ایران فردا می‌گوید: "مثلاً در حوالی سال ۵۵ بود که دانشجویان زندانی به ما گفتند الان فضای کلی جامعه و دانشگاه‌ها رنگ دینی به خود گرفته و حداقل ۵۰ درصد دانشجویان دختر با حجاب شده‌اند و در نماز جماعت ۵۰ درصد شرکت می‌کنند. اخباری از این دست نشان می‌داد که آن حرکت استقلال فرهنگی در حال رشد و نمو است. حرکت شریعتی مخاطبان خود را یافته و به تحرک آورده است." مثلاً مجاهدینی که مارکسیست شده بودند خیلی در مواضع مارکسیستی شان داغ‌تر از مارکسیست‌های قدیمی بودند و یکی از آن‌ها به نام فتح‌الله خامه‌ای از ملاقات که آمد می‌گفت در ۱۷ شهریور عده‌ای شعار پیروز یاد طبقه کارگر دادند. در صورتی که همان زمان خانم من به ملاقاتم آمد و گفت که حدود ۳ هزار نفر کشته شدند و شعار ما همه متأثر از افکار شریعتی بوده. وی می‌گوید: "پس از آزادی در بحبوحه انقلاب وارد جامعه شدم و دیدم در تظاهرات خیابانی بیشتر نسل جوان و دانشجویان هستند که پیش‌تاز حرکت هستند و انگیزه آن‌ها متأثر از افکار شریعتی بود و من به رأی‌العین می‌دیدم که شعار ما و مفاهیمی که از فرهنگ شریعتی و مخالفین روشنفکری مذهبی در آمده بود، توسط روحانیون بسیار فعال در انقلاب طرح، تأکید و تکرار می‌شوند. در واقع، روحانیون با فعالیت شدید به صحنه آمدند ولی با شعارهای روشنفکری دینی مردم را جذب و جذب کردند." سؤال این جاست که آیا انقلاب ایران یک انقلاب شبه-مارکسیستی، یا روش اسلام بود؟ به نظر می‌رسد مردم در آن دوران در پی چیزی بودند که پویایی حرکتشان را تضمین کرده، بر آن بیفزاید. تجربه تاریخی، شکست تاج و ناکامی جنبش چپ در ۲۸ مرداد ۳۲ و خیانت حزب توده، بزرگ‌ترین حزب کمونیستی ایران، جوانان دگراندیش را از اعتقادات چپ‌گرا، مایوس کرده بود و با ظهور اسلام انقلابی، یا نگاه دیگر شریعتی و اعوان او به اسلام، جوانان یکپارچه به سراغ چنین اندیشه‌هایی رفتند. این نوع از اسلام چیزی بود که می‌توانست موتور انقلاب را به پیش راند. نکته دیگری که در اینجا مطرح می‌شود بحث چالش بین طرفداران شریعتی و سایر گرایش‌های اسلامی است. آیا شریعتی